

پدیده خمینی و ریشه‌یابی آن  
22 بهمن انقلاب بود  
یا فتنه مذهبی از پیش  
برنامه‌ریزی شده؟



حضور خمی‌نی در صحنه سیاسی کشور خلق‌الساعه نبود و ریشه‌ای دیرینه داشت. روحانیت که با برقراری مشروطیت قدرت خود را در تسلط بر جان و مال مردم از دست داده بود بدنبال کسب قدرت از دست رفته و برقراری حاکمیت شرع و رجعت به وضع گذشته بود و همواره در فکر چاره‌اندیشی برای اجرای نظرات شیخ فضل‌الله نوری که بوسیله فدائیان اسلام دنبال می‌شد. این فکر سالها ذهن خمی‌نی را بخود مشغول داشت چون پیرو نظرات فدائیان اسلام به رهبری نواب صفوی بود و برقراری حکومت دینی توسط روحانیون بر مبنای ولایت فقیه و ولی امر. کما اینکه در هنگام دستگیری در سال 1342 بصراحت گفت که حکومت ایران باید اسلامی و توسط خلیفه مسلمین اداره شود. خمی‌نی با این طرز تفکر از سالها پیش برای ایجاد حکومت دینی دست بکار شده و مانیفست خود را هم نوشته و منتشر کرده بود. متأسفانه رژیم به بازیهای سیاسی او توجه نکرد و با تبعید او فرصت مناسبی را برای فراهم ساختن پول سرشار که توسط بازاریها و سایر مذهبی‌ها میرسید شروع به سازمان‌دهی و برنامه‌ریزی کرد و با استفاده از طلاب و آخوندها و مساجد در

سراسر کشور حتی دهات آنها را با پول و وعده مقام خرید و منتظر فرصت نشست. متأسفانه اوضاع سیاسی جهان و سیاستهای دول غرب در تقویت مسلمانان به خاطر مبارزه با کمونیسم و در اجرای این نظر ایجاد کمربند سبز از افغانستان تا ترکیه در مقابل اتحاد جماهیر شوروی سابق و بخصوص در مقابله با جریان یورش و تهاجم ارتش سرخ به افغانستان و ندانم‌کاری‌های شاه در عدم درک موقعیت جهانی به خمینی کمک کرد که با نشان دادن باغ سبز و وعده‌های خوش به مردم، دنیای غرب را فریب بدهد و برنامه خود را به اجرا درآورد. در تائید این نظر جلال‌الدین فارسی در مصاحبه با نشریه «یا الثارات الحسین» در خرداد 1380 نوشت: «امام، زمانی که در قدرت نبود لازم بود خلق را با آن گونه حرفها بفریبند این از نبوغ و هوش سیاسی امام بود که غربی‌ها را فریفت و خود را در چشم آنها گاندي زمان و قدیسی در قرن بیستم و منادی آزادی و دمکراسی جلوه دهد». متأسفانه کمونیستها نیز با توجه به جو موجود به تصور اینکه خمینی محلل خواهد بود و بعد از سقوط شاه و تغییر رژیم قدرت از آن آنها خواهد شد با خمینی همداستان و هم دست شدند و با برنامه دقیق از پیش تنظیم شده موجبات فاجعه 22 بهمن را بوجود آوردند و نام آنرا انقلاب مردمی گذاشتند.

## خمیني که بود؟

براي شناخت بیشتر خمیني ضروري است به دو مطلب اشاره شود.

بدنبال فضاي باز سياسي حزب ايران با دایر کردن کلوپ خود روزهاي سه‌شنبه هر هفته برنامه سخنراني داشت، روزي آقاي پارسا توسيرکاني که عضو حزب و در زمان مصدق رئیس دفتر نخست‌وزیري بود به حزب آمد. روزهاي بود که فضاي کشور را پیام‌ها و اعلامیه‌هاي خمیني پر کرده بود و بی‌بي‌سي در حمايت از حرکت آغاز شده توسط خمیني سنگ تمام می‌گذاشت توسيرکاني داستان جالبی را برایم تعریف کرد و گفت: «روزي نامه‌اي خطاب به مصدق به امضاي روح‌الله خمیني رسید نامه را خواندم، نامه بسیار تند و انتقادي بود. من چون او را نمی‌شناختم تحقیقاتي در باره اش بعمل آوردم که اگر مصدق راجع به سوابق او پرسید بتوانم جوابي بدهم. نامه را بحضور مصدق بردم بعد از خواندن آن پرسید این کیست؟ عرض کردم می‌گویند آخوند پر شر و شوري است فلسفه درس میداده ولي مورد غضب آیت‌الله بروجردي قرار گرفته و درسش تعطیل شده است. مصدق نامه را دوباره خواند و زمانی به فکر فرو رفت وقتی نامه را بمن برگرداند گفت این شخص یا خودش را به کشتن میدهد یا مملکت را به آشوب و ویرانی می‌کشانند.» اضافه کنم که بعدها مصدق در 15 ژوئیه 1951 در مصاحبه‌اي با «اندره برسیو» خبرنگار فرانسوي راجع

به آینده ایران می‌گوید «... فکر نمی‌کنم به سن هشتاد برسم شاید هرگز نتوانم به آنچه برای کشور آرزو دارم جامه عمل بپوشانم ولی مطمئناً دیگران خواهند آمد که پس از من کارها را به انجام برسانند آنها امپریالیست‌ها را بیرون خواهند کرد. شاه را یا از بین می‌برند و یا اخراج می‌کنند. فکر نمی‌کنم حزب توده قادر به گرفتن و حفظ قدرت باشد همین‌طور ارتش را توانا برای برخاستن و برپائی یک دیکتاتوری نظامی نمی‌بینم. امیدوارم سرکرده‌های شیعه قصد جدی برای ورود به عرصه سیاست نداشته باشند اگر چنین شود ایران در آستانه وضعیت فاجعه آمیزی قرار خواهد گرفت. من واقعاً از این تشکیلات مذهبی هراس دارم. تشکیلات آخوندهای شیعه با آن سلسله مراتب و امکانات اگر به قدرت دست یابد ما در کشور مواجه با انقلابی خونین خواهیم شد. یک آیت‌اللهی وارد عرصه میشود و نهضتی ملامال از نفرت علیه غرب و حتی ضد یهود و در دشمنی با عرب‌های سنی راه خواهد انداخت و ای بسا که خیابانها مملو از جسد و خون خواهد شد.»

### **خمینی دست بکار میشود**

بدنبال تصویب لایحه تشکیل انجمن‌های ایالتی توسط هیئت دولت در 15 مهرماه 1341 که در آن قید اسلام از شرایط انتخاب‌کنندگان و شوندگان حذف و بجای سوگند به قرآن کتاب آسمانی قید و به

زنان نیز حق رأی داده شده بود از طرف حوزه علمیه مخالفت‌های شدیدی آغاز شد و بهانه خوبی بدست خمینی افتاد روز 16 مهرماه 1341 او باتفاق آیت‌الله گلپایگانی و شریعتمداری در منزل آیت‌الله حائری تشکیل جلسه دادند و تصمیم گرفتند از شاه بخواهند برای لغو تصویبنامه اقدام نماید. خمینی به علمای مرکز و شهرستان اعلام خطر کرد و آنها را به مقابله و مبارزه دعوت نمود نتیجه این شد که در هشتم آذرماه 1341 هیئت دولت اجرای آن را متوقف و آقای علم نخست‌وزیر تلگرافی مراتب را به علمای قم و تهران اعلام نمود.

گردانندگان رژیم و شاه با این عقب‌نشینی قافیه را باختند. شاه برای قدرت‌نمایی در 23 مهرماه 1341 پاسخ تلگراف آیات عظام را به این شرح به قم مخابره نمود.

«کاخ سعدآباد - قم... جناب مستطاب حجه الاسلام... دامت‌افاضاتهم، تلگراف جنابعالی واصل شد و از ادعیه خالصانه‌ای که اظهار داشته‌اید خوشوقتی و امتنان داریم. پاره‌ای از قوانین که از طرف دولت صادر میشود چیز تازه‌ای نیست و یادآور می‌شویم که ما بیش از هر کس در حفظ شعائر دینی کوشا هستیم و این تلگراف برای دولت ارسال می‌شود. ضمناً توجه جنابعالی را به وضعیت زمانه و تاریخ و همچنین به وضع سایر ممالک دنیا جلب می‌نمائیم. توفیقات مستطاب را در ترویج مقررات اسلامی و

هدایت افکار عوام خواهانم. 23 مهر  
1341 شاه»

خمینی با توجه به تلگراف شاه طی  
تلگرافی به علم نوشت: «دولت اقداماتی  
را در نظر دارد که مخالف شرع اقدس و  
مباین صریح قانون اساسی است مطمئن  
باشید تخلف از قوانین اسلام و قانون  
اساسی و قوانین موضوعه شورای ملی  
برای شخص جنابعالی و دولت ایجاد  
مسئولیت شدید در پیشگاه مقدس خداوند  
خواهد کرد و علمای اعلام ایران و  
اعتاب مقدسه ساکت نخواهند ماند...»

بدنبال نشر تلگرام‌های خمینی بین  
مردم، اعلامیه‌هایی از سوی طبقات مختلف  
به حمایت از خواسته پیشوایان دینی  
منتشر شد و بدنبال آن روز 4 بهمن 1341  
تظاهراتی در دانشگاه تهران بوقوع  
پیوست که منجر به دخالت مأمورین  
انتظامی و درگیری شد در اجرای این  
برنامه نهضت آزادی و دانشجویان مذهبی  
دست داشتند.

شاه در چهارم بهمن ماه 341 با  
برنامه‌ریزی قبلی وارد قم شد و در صحن  
حرم حضرت معصومه گفت: «ما بساط  
مفتخوری را در ایران برچیدیم...  
امروز ماسکها برداشته شد و قیافه‌های  
حقیقی نشان داده شد.»

بدین ترتیب خمینی به آنچه میخواست  
رسید و توانست خود را به عنوان رهبر  
مخالفین جا بیاندازد.

در 12 اسفند 1341 هیئت دولت طی  
تصویب‌نامه‌ای حق انتخاب شدن و

نماینده‌گی زنان در مجلس شورا و سنا را اعلام و بهانه‌ی جدیدی بدست خمینی داد که رهبری مبارزه با شاه و علم را بر عهده گرفته بود. خمینی طی اعلامیه‌ای خطاب به علما و حج اسلام خاطرنشان نمود که دستگاه حاکمه می‌خواهد به هدم احکام ضروریة اسلام قیام و اسلام را به خطر اندازد لذا اینجانب عید نوروز را به عنوان عزا و تسلیت به امام عصر جلوس می‌کنم و به مردم اعلام خطر می‌کنم مقتضی است آقایان نیز همین رویه را اتخاذ کنند تا ملت مسلمان وارد بر اسلام و مسلمین اطلاع حاصل نمایند. این اعلامیه در تمام نقاط ایران توسط آخوندها و بازاری‌ها و دار و دسته نهضت آزادی توزیع و خمینی خواستار عکس‌العمل مردم شد.

جنگ بین خمینی و شاه آغاز شده بود. روز اول فروردین 1342 اعلامیه خمینی که در آن از جنایات رژیم سخن رفته بود و بدنبال آن اعلامیه‌های سایر روحانیون در صحن حرم و داخل مسجد بالا سر و مسجد اعظم در بین مردمی که برای حلول سال جدید گرد آمده بودند توزیع شد.

روز دوم فروردین چهره شهر قم تغییر کرد بمناسبت شهادت امام جعفر صادق در مدرسه فیضیه قم، مجلس روضه‌خوانی و عزاداری برپا شد در اواسط مجلس سوگواری مأمورین انتظامی وارد مدرسه شدند و درگیری آغاز شد طلاب مدرسه با سنگ و آجر به مقابله

پرداختند زد و خورد بین قوای دولتی و طلاب درگرفت و عده‌ای مقتول و مجروح شدند. همزمان در مدرسه طالبیه تبریز نیز تظاهراتی رخ داد و در درگیری با مأمورین عده‌ای مجروح شدند خمینی طی اعلامیه‌ای متذکر شد که دولت خاطرات مغول را تجدید کرد.

روز اول اردیبهشت 1342 فرمان اعزام روحانیون به سربازی صادر شد و مأمورین در کوچه‌ها و خیابانها به دستگیری طلاب و اعزام آنها به سربازخانه‌ها پرداختند.

روز 11 اردیبهشت 1342 بمناسبت چهلمین روز حمله به مدرسه فیضیه قم و مرکز طالبیه در تبریز و بزرگداشت شهدا و مجروحین آن روز در شهرهای قم و تبریز و تهران و شیراز و سایر شهرهای ایران عزاداری برپا و خطبا و وعظ بی‌پرده شاه و دولت را مورد حمله قرار دادند.

روز 13 اردیبهشت بمناسبت عاشورای حسینی در قم روحانیون مراسم عزاداری ترتیب دادند، خمینی در مدرسه فیضیه قم نطق آتشین و تندی علیه شاه ایراد نمود در این نطق طولانی شاه را با لحنی توهین‌آمیز مورد انتقاد قرار داد.

روز 15 خرداد 1342 ساعت سه بامداد ده‌ها کماندو و سرباز به منزل خمینی هجوم بردند و او را دستگیر به تهران منتقل نمودند. بدنبال دستگیری خمینی حادثه 15 بهمن بوجود آمد. بارفروشان

تهران به رهبري طيب حاج رضائي با تحريك مردم به خيابانها ريختند به اتوبوسهاي شركت واحد، سازمان فرهنگي ايران و آمريكا، كارخانه پيسيكولا، باشگاه ورزشي شعبان جعفري حمله بردند و به آتش كشيدند. در نتيجه عده اي از عاملين حادثه دستگير و تحت محاکمه قرار گرفتند عده اي محكوم به اعدام و گروهی نیز به زندان محكوم شدند.

نگاهی به حوادثی که در آن روز بوقوع پیوست نشان می‌داد که این خیزش نمی‌توانسته است بدون برنامه‌ریزی و خلق‌الساعه و با تکیه بر احساسات و تعصب مذهبی روی داده باشد و عمق فاجعه‌ای را که در راه بود بخوبی نشان میداد.

خمینی از باشگاه افسران به زندان قصر انتقال یافت در شهرهای تهران، تبریز، قم، شیراز به حمایت از خمینی تظاهراتی روی داد که با خشونت همراه بود.

آیت‌الله میلانی طی تلگرافی خطاب به خمینی از بازداشت ایشان اظهار تأسف نمود، سیل تلگراف از طرف علما و روحانیون در اعتراض به بازداشت خمینی سرازیر شد.

روز چهارم تیرماه 1342 آیت‌الله خمینی به پادگان عشرت‌آباد انتقال یافت.

روز دوم مرداد ماه آیت‌الله میلانی طی اعلامیه‌ای شدیدالحنی ضمن محكوم کردن بازداشت خمینی اعلام کرد:

1 - ملت ایران به هیچوجه با تبعید

شخصیتی مثل آیت‌الله خمینی و دیگر علمای بزرگ موافقت نخواهد کرد و اجازه چنین تجاوزی را نخواهد داد.

2 - برای ملت ایران ادامه توقیف و شکنجه رجال و افراد صالح، دیگر قابل تحمل نبوده و باید به این جنایات خاتمه داده شود.

3 - ملت مسلمان در مقابل صندوق‌بازی و انتصابات قلبی مقاومت خواهد کرد و اجازه نخواهد داد حقی که سالها از او سلب کرده‌اند باز در اختیار دیگران قرار گیرد.

اضافه کنم که آیت‌الله میلانی و شریعتمداری لقب آیت‌اللهی را برای جلوگیری از اعدام خمینی به او تفویض کردند و سرانجام مزد و پاداش خود را گرفتند، شریعتمداری با خفت و تحقیرکنار گذاشته شد، آیت‌الله میلانی دق کرد و مرد پسرش نیز توسط رژیم اعدام شد.

روز یازدهم مرداد 1342 خبر آزادی خمینی از زندان عشرت‌آباد و انتقالش به داودیه در تهران و شهرستان‌ها منتشر شد.

روز 12 مرداد 1342 اعلامیه‌ای از طرف ساواک منتشر شد که در آن اعلام شده بود، چون بین مقامات انتظامی و حضرات آقایان خمینی و قمی و محلاتی تفاهمی حاصل شد که آقایان برخلاف مصالح و نظامات کشور عملی انجام نخواهند داد علهذا آقایان به منازلشان منتقل شدند.

برای دومین بار رژیم و شاه قافیه را باختند و نتیجه این شد که روز 14 مرداد 1342 آیت‌الله شهاب‌الدین نجفی مرعشی طی اعلامیه شدیدالحنی اطلاعیه سازمان امنیت را در باره چگونگی تعهد و آزادی خمینی و قمی و محلاتی، مورد حمله و انتقاد قرار داد و متذکر شد در این اطلاعیه ادای احترام و رعایت وظیفه اخلاقی و دینی نشده است و اعلام نموده بود که موضوع متن اطلاعیه ساختگی و بکلی بی‌اساس و بهیچوجه مقرون به حقیقت نیست.

در 26 مرداد 1342 کمیته دانشجویان نهضت آزادی طی اعلامیه‌ای اعلام نمود که خمینی را به خانه خصوصی تحت مراقبت سازمان امنیت منتقل کرده‌اند و از ابتدائی‌ترین حقوق محروم ساخته‌اند.

روز نهم شهریور 1342 بدنبال تشکیل کنگره آزاد زنان و انتخاب شش زن به نمایندگی مجلس دوره بیست و یکم در 29 شهریور اعلامیه‌های متعددی از طرف روحانیون و بازاریها منتشر گردید در بازار تهران اکثر مغازه‌ها بسته شد و تظاهراتی بوقوع پیوست.

روز 13 آذر ماه عده‌ای علمای تبریز بازداشت شدند و بدنبال آن بازاریان و اصناف دست به اعتصاب زدند دولت در تبریز حکومت نظامی اعلام کرد.

روز 18 فروردین 1343 آیت‌الله خمینی نزدیکی نیمه‌های شب وارد قم شد و به منزل خود رفت.

بمناسبت ورود خمیني شهر قم چراغاني شد و مدرسه فيضيه مرکز جنبوجوش شد و در جشني که بمناسبت مراجعت خمیني برگزار شد قطعنامه اي قرائت گردید که در آن اجرائي قوانين اسلامي بصورت کامل و احیاي سنتهاي متروکه ديني و انحلال مجلسین غيرقانوني، قطع ايادي استعمار و عمال صهيونيسم از مملکت، جلوگیری از ظلم و فساد و الغاء تصویبنامه ها و لوايح ضد ديني، منظور گردیده بود.

در 24 فروردین خمیني در مسجد اعظم قم در حضور هزاران نفر از روحانیون و بازاریها و دانشجویان نطق تندي ایراد کرد و بار دیگر اهداف و نظرات خود را بیان کرد.

در بیستم خرداد 1343 شهرباني کل کشور با صدور اعلامیه اي قمه زدن و تعزیه خواني و شبیه سازي را ممنوع کرد و تشکیل مجالس سوگواري را موکول به کسب اجازه قبلي نمود.

چهاردم آبان 1343 خمیني نطق تاریخي و مهم خود را در باره کاپیتولاسیون در قم ایراد نمود و شاه و اسرائیل و آمریکا را به شدت مورد حمله قرار داد این نطق خمیني به سرعت در سراسر ایران منعکس و نوار آن به تمام شهرها و خارج ارسال شد.

روز 13 آبان 1343 عده اي کماندو و چترباز خانه خمیني را در قم محاصره و او را دستگیر و به تهران بردند و بوسیله هواپیما به ترکیه تبعید کردند

دولت ترکیه وی را به شهر پورسا واقع در 460 کیلومتری آنکارا منتقل نمود. پس از تبعید اعلامیه ساواک از رادیو پخش شد در اعلامیه آمده بود که طبق اطلاع موثق و شواهد و دلایل کافی چون رویه آقای خمینی و تحریکات مشارالیه بر علیه منافع ملت و امنیت و استقلال و تمامیت ارضی کشور تشخیص داده شد لذا از تاریخ 13 آبان از ایران تبعید گردید.

بدنبال تبعید خمینی درسهایی حوزه‌های علمیه و نمازهای جماعت بعنوان اعتراض در قم و مشهد و تهران و تبریز و بسیاری از شهرستانها تعطیل شد.

سرهنگ مولوی که در آن موقع رئیس سازمان امنیت تهران بود و مأموریت دستگیری خمینی را بعهده داشت به یکی از دوستان نزدیکی آقای اصغر گیتی‌بین که با او در مدرسه شریعت در قنات‌آباد همکلاس بوده تعریف کرده بود که وقتی خمینی را با اتومبیل به تهران می‌آوردیم هوا داشت روشن می‌شد او تقاضا کرد که نماز صبح را بجا آورد ناچار او را به پادگان نظامی نزدیک قم بردیم من یک مرتبه بخاطرم رسید که در آنجا خمینی دچار سکت قلبی شود لذا به تیمسار پاکروان تلفن کردم و او را از خواب بیدار کردم نظرم را مطرح نمودم گفت باید بعرض برسانم ساعتی بعد تلفن کرد که اعلیحضرت موافقت فرمودند. شاه سومین خطای

بزرگ خود را مرتکب شد. آنها براي خاموش کردن اين آتش که ميرفت همه کشور را تبديل به خاکستر کند دو راه در پيش داشتند اول محاکمه و اعدام خميني و اگر اينکار را عملي نميدانستند دومين چاره تغيير فضاي سياسي ايران و عدول از ديکتاتوري فردي و پايبندي به قانون بود که همه بهانه‌ها را از آخوندها و چپها مي‌گرفت و کشور دچار اين بلاي عظيم هستي‌سوز نمي‌شد که همه چيز را چون سيل بنيان‌کن از بيخ و بن کند و نقشه خميني را براي ايجاد حکومت اسلامي و نشان دادن قوانين شرع بجاي مشروطيت ممکن ساخت. خميني با هوشياري براي اينکه به خواست خود مشروعيت دهد آن را بنام انقلاب اسلامي مردم تبليغ و جا انداخت و همه را فريب داد و توطئه از پيش تدارک ديده‌اش را بحساب انقلاب مردم گذاشت خميني براي پياده کردن نقشه خود از فدائيان اسلام و چپها و ملي مذهبي‌ها استفاده نمود و بعد از رسيدن به قدرت بحساب يك يك آنها بجز فدائيان اسلام رسيد و همه را به زباله‌داني تاريخ فرستاد.

يکي از اشتباهات بزرگ شاه اين بود که همه کانال‌ها را بست فقط کانال مذهبي را باز گذاشت آنها با ايجاد مدارس مذهبي هزاران جوان را شست‌وشوي مغزي داده به خدمت مي‌گرفتند در شهرهاي مختلف از جمله يزد زير نظر و با هزينه مذهبيون سازماني بوجود آمده

بود که دانش‌آموزان بی‌بضاعت را زیر چتر حمایت خود قرار می‌دادند و هزینه تحصیل و زندگی آنها را تا بالاترین مدارج تحصیلی فراهم و عده‌ای از آنها را حتی بخارج می‌فرستادند. در یزد مسئولیت این کار با دکتر پاکزاد بود که با عنوان رئیس بهداری بیمه‌های اجتماعی با پزشک دیگری بنام نظام‌الدین گرداننده این جریان بودند. دکتر پاکزاد 20 جلد کتاب نوشته بود با عنوان «اولین دانشگاه و آخرین پیغمبر» که در آن پیغمبر را آگاه به تمام علوم معرفی کرده بود تا آنجا که از قول پیغمبر خاصیت تمام گیاهان و میوه‌ها را شرح داده بود نگارنده سه ماه در یزد مسئولیت بیمه‌های اجتماعی را بعهدده داشتم و 20 جلد از آن یاره‌ها نصیب من شد این آقای دکتر در اوایل انقلاب به تیر غضب امام گرفتار آمد و با بهشتی همراه با 72 تن در جریان محو مخالفین مذهبی و یاری‌دهندگان به حرکت خمینی به لقاءالله پیوستند و در انفجار کذائی مزدشان را گرفتند.

این برنامه در همه جا در دست اجرا بود. در تهران بازرگان و دکتر سحابی به این کار مشغول بودند چندین مدرسه مذهبی حتی مدارس دخترانه با پوشش اسلامی راه انداخته بودند. بازرگان در اهواز زمانی که نگارنده با مهندس حبیبی از طرف جبهه ملی به اهواز رفته بودم که کاری بکنیم کارگران مانع از

آمدن نفت به تهران نشوند و بازرگان نیز همراه رفسنجانی چند روز بعد از طرف خمینی به آنجا آمد که در مقابل هشدار من راجع به تسلط آخوندها گفت که ما عده زیادی جوان تحصیل کرده مذهبی داریم که در مقابل آخوندها خواهند ایستاد و کار دست آخوندها نخواهد بود.

این آموزش منحصر به سوادآموزی نبود عده زیادی از جوانان مذهبی برای آموزش مبارزات چریکی به فلسطین اعزام می شدند نه تنها مذهبی ها که چپها و اعضای کنفدراسیون هم به فلسطین رفتند و دوره دیدند مطلبی به خاطر آمدن که بازگو کردن آن خارج از موضوع بحث نیست. یکی از دوستان که رئیس آموزش متوسطه در منطقه نارمک و تهران نو و تهران پارس بود برایم تعریف کرد که روزی بازرگان و دکتر سحابی بدیدم آمدند و خواهش کردند رجائی را ناظم مدرسه کمال بکنم گفتم چند لیسانسیه در انتظار این پست هستند رجائی فعلاً بایگان است و فقط گواهی ششم ابتدائی دارد. آنها رفتند و رجائی را به ادامه تحصیل وا داشتند او ظرف یکسال در کلاسهای شبانه درس خواند سوم متوسطه را گرفت و سال بعد دیپلم علمی را بدست آورد و سپس به دانشسرای عالی رفت دوره دو ساله آن را گذراند. باز بازرگان و دکتر سحابی آمدند و مدرک جدید آقای رجائی را آوردند بخاطر آن دو نظامت مدرسه کمال را به او واگذار

کردم ولي مشکل آفرين شد. او عده اي از جوانان مذهبي را بدور خود جمع کرده بود و با بهائيها مبارزه مي کردند به جلسات آنها حمله مي بردند سنگ و مواد آتشزا پرتاب مي کردند بعد از چندي او شش ماه مرخصي بدون حقوق گرفت. گفته مي شد با عده اي از جوانان براي آموزش به فلسطين رفته است. بعد از استقرار رژيم آخوندي ابتدا به وزارت آموزش و بعد به رياست جمهوري دست يافت. او در زمان وزارتش به مسئولين آموزشگاه زبان انگليسي واقع در خيابان ژاله که براي اعتراض به يورش به آموزشگاه و غارت و تعطيل آن و کسب اجازه براي ادامه تدريس زبان انگليسي به نزدش رفته بودند در مقابل تقاضاي آنها گفته بود زبان خارجي همان فارسي کافيست برويد عربي درس بدهيد!!! اينها نمونه هائي از دست آورد فتنه مذهبي خميني است که انقلاب مردمي و اسلامي نام گرفته است.

مذهبيون علاوه بر مواردی که ذکرش رفت در ترور شخصیتها و آتشسوزي نقش مهمي داشتند. چپها نیز با توجه به اوضاع و احوال پيش آمده در ايجاد تشنج و ناآراميها با همکاري آخوندها فعاليت گسترده اي آغاز کرده و دست به اسلحه بردند و به فعاليتهاي چريکي پرداختند.

براي نشان دادن عمق فاجعه حوادثي را که بعد از آغاز فتنه خميني با پيوند چپها و مذهبيها در مملکت روي

داد بطور خلاصه می‌آورم .  
مذهبیون برای ایجاد ناآرامی‌ها از  
مهرماه 49 دست به ایجاد آتشسوزی‌ها  
زدند و تا بهمن 57 جمعاً 24 فقره  
آتشسوزی راه انداختند که شامل  
سینماها، انبارهای بزرگ کالا،  
کارخانه‌های پنبه پاک‌کنی، انبار  
گمرکات و پستخانه تهران بود که اسامی  
آنها با ذکر روز حادثه در کتاب  
«روزشمار تاریخ ایران» آمده است در  
سال 57 دامنه آتشسوزی‌ها گسترده‌تر شد  
و سینماها و بانکها و مشروباتی‌ها  
رسید که بزرگترین آنها آتشسوزی تبریز  
بود که در روزهای 29 و 30 بهمن 56 روی  
داد و 73 شعبه بانک 8 سینما و چهل  
هتل در آتشسوزی سوختند و دیگری در 28  
مرداد 1357 در سینمایی در آبادان رخ  
داد. عاملین آتشسوزی درهای خروجی را  
بستند و با ریختن مواد آتشزا 377 نفر  
زن و مرد و کودک را طعمه حریق ساختند  
که توسط روحانیون برای ایجاد وحشت و  
متهم کردن رژیم شاه برنامه‌ریزی شده  
بود. مهم‌تر از همه تظاهرات گسترده در  
سراسر کشور بود که گردانندگان آنها  
آخوندها و طلبه‌ها بودند. جالب اینکه  
در تظاهرات همه چیز را تحت کنترل  
داشتند و شعارها منحصر به شعارهای  
مذهبی بود در تظاهرات روز تاسوعا در  
تهران روحانیون حتی حاضر نبودند  
یگانه عکسی از مصدق را تحمل کنند و  
چندین بار برای برداشتن آن هجوم  
آوردند و بالاخره آن عکس به میدان

شهیداد نرسید. حتی عکسهای را که حزب ایران روی پرچم با قطع بزرگ نیم ورقي چاپ و برای توزیع به میدان شهیداد آورده بود پاره کردند و مأمور توزیع را کتک زدند. در خارج نیز انجمن‌های اسلامی در اروپا به بهانه‌های مختلف به تظاهرات و صدور اعلامیه می‌پرداختند و به آنچه که هرگز فکر نمی‌کردند ایران و ملت ایران بود. آنها فقط به امت اسلام و گسترش اسلام فکر می‌کردند. علاوه بر سازمان گسترده مذهبی گروه‌هایی مانند ملی مذهبی‌ها و دار و دسته بازرگان بنام نهضت آزادی تلاش می‌کردند جوانان را اعم از پسر و دختر در مدارس مذهبی شست‌وشوی مغزی بدهند و به سربازان امام زمان تبدیل نمایند که این قبیل جوانان با داشتن مدارک مهندسی و دکترا تبدیل به تروریست‌هایی می‌شدند که مدت‌ها وقت خود را صرف آموزش خلبانی می‌کردند تا بوسیله آن هزاران انسان را به کام مرگ بفرستند و بهشت موعود را با خون انسانها بدست آورند تا در آنجا از حوری‌های باکره بهره‌مند شوند و از دست امام علی ساقی کوثر شراب بنوشند البته بشرط اینکه شیعه مرتضی علی باشند.

### **و اما نقش چپها**

همزمان با توطئه آخوندها برای دستیابی به حکومت و قدرت و ثروت متأسفانه چپها نیز با وجود داشتن 180 درجه اختلاف فکری برای نابودی وطنمان

با آخوندها همراه و هم صدا شدند. آنها نه تنها به مذهب اعتقاد نداشتند بلکه دین را تریاک جامعه میدانستند و مثل آخوندها وطن نمی‌شناختند و در هوای استقرار رژیم کمونیستی در کشور بودند و نیز دچار این توهم شده بودند که آخوند توانایی اداره مملکت و حکومت را ندارد و آنها هستند که حکومت را بدست خواهند گرفت با همین نیت آنها برای برهم زدن نظم جامعه به یک رشته ترورها دست زدند که از بهمن 1343 تا اواخر سال 1357 ادامه یافت و عده‌ای از رجال و شخصیت داخلی و خارجی را هدف گرفتند. بدنبال ترورهای قبلی که توسط فدائیان اسلام صورت گرفت مانند قتل رزم‌آرا، هژیر و حسنعلی منصور، ترور سرلشگر فرسیو رئیس دادرسی ارتش در قلعه، ترور سرتیب طاهری رئیس کل زندانهای شهربانی در 22 مرداد 51، ترور سروان نوروزی سرپرست گارد دانشگاه صنعتی آریامهر در 12 اسفند 53، ترور سرهنگ فرداد رئیس کلانتری قلعه در گشت شبانه در 26 شهریور 57 و کشتن 7 نفر از ژنرالهای آمریکایی.

درگیری‌های خیابانی نیز نتیجه وحدت آخوند و گروه‌های چپ بود که از سوم خرداد 1350 آغاز و تا مرداد 1356 ادامه یافت و منجر به کشته شدن 135 نفر گردید که این اقدامات هیچگونه ارتباطی با مردم و خواست آنها نداشت چون مردم نه قصد انقلاب داشتند و نه

اصلاً به آن فکر می‌کردند در واقع این حرکت يك فتنه مذهبي براي رسيدن به حكومت و قدرت و ثروت بود كه چپها هم با شنيدن بوي كباب تبديل به ابزار كار آن شدند و در فرصت مناسب مزدشان را گرفتند.

بررسی وقایعی که منجر به حادثه 22 بهمن 57 و ویرانی ایران و سیه‌روزی مردم شد برخاسته از يك فتنه مذهبي بود اصولاً فتنه ماهیت مذهبي دارد و در تاریخ با نمونه‌هاي زيادي از فتنه‌ها روبرو بوده‌ايم از جمله فتنه باب، فتنه حسن صباح، شيخ محمود تارابي و فتنه خميني که ارتباطي با مردم نداشت پر واضح است ملتي که یکصد و اندی سال پيش براي رهائي از چنگال ديكتاتوري شيخ و شاه بپا خاست و با نثار جان و خون فرزندان خود حكومت پارلماني و قانون را برقرار كرد و ابزار اشاعة جهل و خرافات را از دست آخوند گرفت و سالها شاهد دگرگوني و مدرنيته در کشور بود که هزاران دبستان و دبیرستان و دانشگاه و دانشسرای عالی بجای مکتبخانه‌ها بوجود آورد زنها را از خانه‌نشینی بدر آورد و در تمام شئون کشور از استادی و مقامات دولتي و وکالت مجلس و قضاوت و وزارت دخالت داد چگونه ممکن بود تسلیم رژیم آخوندي شود و به عهد حجر برگردد. مردم زماني که شعار جمهوري اسلامي نه يك کلمه کمتر و نه يك کلمه بيشتري را شنيدند دچار حيرت شدند و تا آن زمان

هرگز به فکر و ذهنشان نمی‌رسید که با وضع موجود تسلیم آینده تاریک شوند چون اصلاً نمی‌دانستند حکومت اسلامی چگونه معجونی است. اینکه می‌گویند و تبلیغ می‌کنند که مردم انقلاب کردند ولی آخوندها با استفاده از اوضاع آشفته بر موج انقلاب سوار شدند و آن را دزدیدند بی‌پایه است و ساخته و پرداخته چپ‌ها، روشنفکران، جبهه ملی و نهضت آزادی است که برای تبری جستن از کور ذهنی و خطائی که مرتکب شدند و بدام فتنه خمینی افتادند بر زبان می‌آورند. متأسفانه هنوز هم افرادی از این گروهها وجود دارند که نمی‌خواهند به خطای خود اعتراف کنند.

### نقش شاه

علاوه بر گروههایی که در جریان فتنه خمینی راه را از چاه تشخیص ندادند نقش شاه را هم نمی‌توان نادیده گرفت. شاه که اعلام کرد صدای انقلاب را شنیده است متأسفانه آن را نمی‌شناخت. انقلاب در لغت به معنی درآمدن از صورتی و دگرگون شدن است برای پیشرفت به سوی جامعه‌ای که در آن آزادی خودگردانی و هماهنگی اجتماعی و برابری حاکم باشد. متأسفانه آنچه در ایران توسط روحانیون پیاده شده است درست عکس هدف و منظور مورد نظر از انقلاب بود و برگشت به 1400 سال قبل و حکومت خودکامه مذهبی. که روحانیون با جعل و تزویر آن را حق خود می‌دانند.

آنها افسانه‌ای ساخته و پرداخته‌اند که حکومت از آن خداست و خداوند آنها را به پیغمبرش محمد واگذار کرده که پس از او این حق به امامان منتقل شده و در غیبت امام زمان حق حکومت با فقها و مجتهدان است. شاه که حتماً نقش آخوند را در خیانت به کشور در مراحل مختلف تاریخی از قتل قائم مقام، فتوای جهاد و از دست رفتن هفده شهر قفقاز را میدانست و خودش در نطق‌هایش آنها را ارتجاع سیاه نام داده و اعلام کرده بود که از آنها بیشتر از ارتجاع سرخ می‌ترسد چگونه تسلیم این فتنه مذهبی شد و آنها را بنام انقلاب مردم پذیرفت. ولی برخلاف وعده‌هایی که داد برای اداره کشور باز به سراغ همان پیچ و مهره‌های قدیمی رفت که منفور جامعه بودند. انتخاب شریف امامی به نخست‌وزیری در آن شرایط بدترین انتخاب بود او رئیس فراماسونری، رئیس مجلس سنا، مدیر عامل بنیاد پهلوی، رئیس هیئت مدیره بانک صنعتی و معدنی ایران، نایب رئیس شیر و خورشید سرخ و عضو هیئت مدیره حداقل ده دانشگاه بود و انتخاب او در افکار عمومی این توهم را بوجود می‌آورد که باز در به همان پاشنه سابق می‌چرخد و همه وعده‌های مبارزه با فساد و بی‌عدالتی دروغ دیگر برای فریب مردم است. اگر شاه پیشنهاد دکتر صدیقی را می‌پذیرفت و کشور را ترک نمی‌کرد این فاجعه هستی‌سوز پیش نمی‌آمد. ترس بی‌مورد و تمکین به سیاست

آمریکا در آن شرایط خطای محض بود وقتی در داخل کشور آخوندها مرتب حادثه آفرینی می‌کردند و به کشتار و آتشسوزی مشغول بودند سکوت در برابر آنها و تکرار و اصرار بر اینکه از دماغ کسی خون نیاید ترحم بر پلنگ تیز دندان بود. در صورتی که ایجاد آرامش و جلوگیری از فاجعه بدون کشتار و خونریزی نیز عملی بود. تیمسار اویسی در همین پاریس در یکی از دیدارها برایم تعریف کرد که یک روز شاه مرا احضار کرد به حضورش رفتم. او در دفتر کارش قدم می‌زد. مدتی ایستادم یکباره برگشت و پرسید چه خبر؟ عرض کردم اوضاع خوب نیست ولی اگر اعلیحضرت اجازه بفرمایند ظرف 48 ساعت اوضاع را آرام می‌کنم. بلافاصله فرمودند می‌خواهید آدم بکشید. عرض کردم خیر قربان گردانندگان این جریانات را دستگیر و به جایی می‌برم که رابطه‌شان با تظاهرکنندگان قطع شود و پذیرائی کاملی از آنها می‌کنم، تظاهرکنندگان وقتی رابطه‌شان با دستوردهندگان قطع شد، متفرق می‌شوند آنها از زمانی به میدان آمدند که اطمینان یافتند از شدت عمل خبری نیست و نباید از دماغ کسی خون بیاید در همین گفتگو بودیم که فرستاده شهبانو رسید که شهبانو مرا احضار فرموده‌اند. شاه بدون اینکه جوابی به من بدهد مرخص کرد که به سراغ شهبانو بروم. وقتی به حضور شهبانو رسیدم با عصبانیت فریاد زدند

مگر قرار نبود آدم نکشید. عرض کردم گزارشی در مورد کشته شدن کسی نرسیده است. فرمودند چرا در گرگان 4 نفر کشته شده اند. عرض کردم این خبرها ساختگی و برای تحریک مردم است. ایشان قبول فرمودند. عرض کردم اگر به عرایض ماور ندارید اجازه بفرمائید مرخص شوم. با عصبانیت فرمودند بله بفرمائید من هم آمدم با اطلاعی که از اوضاع داشتم و سقوط کشور را به چشم می دیدم استعفا دادم و کشور را ترک کردم. متأسفانه در تمام آشوبها و آتشسوزیها و حمله به ادارات دولتی و بانکها و سینماها و مشروباتیها حتی حمله به ستاد ژاندارمری دستور این بود که از دماغ کسی خون نیاید. دکتر امینی در پاریس به نگارنده گفت: شاه به من پیشنهاد قبول مسئولیت نمود عرض کردم بشرطی قبول می کنم که اجازه بفرمائید قدری شدت عمل به خرج داده شود. گفت می خواهید آدم بکشید. عرض کردم اگر ناچار شوم حتماً برای برقراری آرامش این کار را باید بکنم وگرنه مطمئن باشید با تسلط آخوندها هزاران نفر کشته خواهند شد و شاه قبول نکرد. آیا این همه ندانم کاری و ترس بیجا را باید بحساب انقلاب مردمی بگذاریم. آنهم با علم به اینکه مردم ایران آن یک میلیون یا آن دو میلیون نفری نبودند که در تظاهرات خیابانی طبق نقشه و برنامه شرکت می کردند. اگر مردم ایران در اداره کشور صاحب نظر

می‌بودند و همه چیز در اختیار یک نفر قرار نمی‌گرفت و اراده ملوکانه حاکم به سرنوشت مردم نبود که به قول علم کدخدای ده را هم می‌خواست خودش تعیین کند در امور نفت و سیاست خارجی اقبال و خلعت‌بری کوچکترین دخالتی نداشتند و هویدا هم اگر چیزی می‌گفت می‌فرمودند... خورده است سرنوشت‌مان این نبود.

با تجزیه و تحلیل آنچه توسط خمینی و دار و دسته‌اش با همکاری چپ‌ها بوقوع پیوست و با در نظر گرفتن این واقعیت که خمینی به رمز نفوذ در توده‌های مذهبی کاملاً آگاه بود و می‌دانست چگونه با تلقین و تکرار و مغزشویی آنچه را که بخواهد می‌تواند در ذهن مردم بخصوص عامی و خرافاتی جا کند و آنها را به باور دینی تبدیل نماید که همگنانش سال‌ها در این راه قدم برداشته و وقایعی امثال ماجرای کربلا را که روایات مختلفی از آن در تاریخ آمده است که با آنچه آخوندها بر روی منابر می‌گویند مغایرت کامل دارد یا داستان امام زمان را که وجود خارجی ندارد به مردم قبولانده‌اند.

خمینی می‌دانست وقتی توده مردم یک جا جمع آیند در جمع ذوب می‌شوند و شخصیت فردی خود را از دست می‌دهند تا آنجا که دانشمند و عامی در جمع، شخصیت و مقام و منزلت خود را از یاد می‌برند و تفاوتشان از میان می‌رود و همه از یک روش پیروی می‌کنند، به هر

کاري دست مي‌زنند، خراب مي‌کنند، آتش مي‌زنند، مي‌کشند و مجري اوامر کسي مي‌شوند که به آنها دستور مي‌دهد. اگر جنايتکاري مانند خميني در رأس قرار گيرد به سادگي مي‌تواند افکار و اميال خود را به آنها تلقين و آنها را در جهت اجراي خواسته‌هاي خود بکار گيرد کماينکه در تظاهرات کور خياباني در بهمن‌ماه ناظر چنين حالي بوديم، چپ و راست، توده‌اي، روشنفکر، مدعيان رهبري جبهه ملي، ملي - مذهبي‌ها، همه و همه سرنوشت کشور و آينده آن را فراموش کرده و به مهره‌هاي گوش به فرمان تبديل شده بودند. عکس خميني را در ماه مي‌ديدند، مويش را در لاي قرآن مي‌يافتند، جبهه ملي آن بشارتنامه شرم‌آور را در باره خميني منتشر ساخت، روشنفکران بشارت آزادي و رفاه جامعه را دادند. جالب اينکه کسانیکه به رهبري آخوندها دست به آتش‌سوزي و غارت و کشتار هموطنان خود مي‌زدند هيچکدام هرگز به استتقرار حکومت اسلامي نمي‌اندشيدند حتي تصور آنرا هم نمي‌کردند که هدف غائي دستيابي به حکومت اسلامي است. در نتيجه اين سئوال پيش مي‌آيد که حادثه ايران برباد ده و هستي‌سوز 22 بهمن انقلاب مردمی نبود، يك فتنه مذهبي از پيش برنامه‌ريزي شده توسط پيروان مکتب فضل‌الله نوري بود براي از بين بردن مشروطيت و استتقرار مشروعيت (حکومت شرع) که خميني يکي از پيروان آن مکتب بود.

پاریس، مارس 2009